

نگاهی به طبع جدید اسکندرنامه

ولی قیصرانی

هر آنچه شنیده یا خوانده بوده گرد کرده و به قلم آورده و به دست و زبان نقل سپرده و نقل [همچون نمایشنامه‌نویس و مجری] با تر زبانی بر آن افزوده یا کاسته و یا به دگرگونی‌های نوین آراسته است» (اسکندرنامه ختا)، ص چهارده).

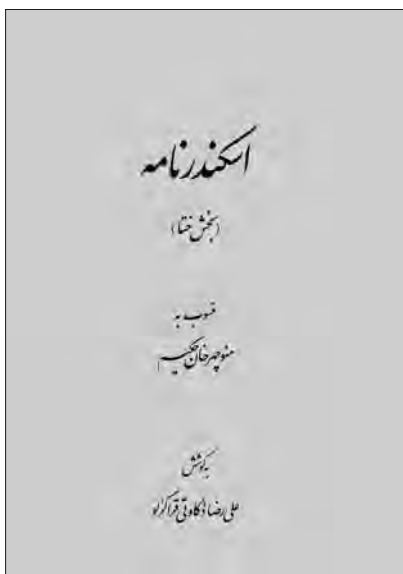
«نقال گاه اسم کم می‌آورد و آنها را تکرار می‌کند. گاه عدد کم می‌آورد و به ارقام نجومی دست می‌یازد. این قصه طولانی، به اعتباری هجویه داستان قهرمانی است ... که می‌توان آن را نوعی هجویه داستان‌های پهلوانی و تاریخی قدیم انگاشت، (شبیبه دن کیشوت)». (اسکندر و عیاران، ص ۱۲، ۱۳).

مصحح محترم «اسکندرنامه را پیش درآمد رمان تاریخی جدید فارسی» می‌داند (همان، ص ۱۲). و به همین لحاظ با ارائه نکات واقع‌بینانه و نیز با همبر کردن متن قصه با رویدادهای تاریخی به تحلیل شخصیت قهرمانان خیالی اسکندرنامه (بخصوص اسکندر) می‌پردازد. می‌گوید «ایرانیان از شکست به دست مقدونیان که در آن موقع از رعایای دوردست هخامنشیان بودند، چنان یکه خوردند که نخست باور نمی‌داشتند و سپس برای آنکه مطلب را برای خود پذیرفتنی سازند، اسکندر را پسر دارا انگاشتند، یعنی گفتند اسکندر هم ایرانی بود که ایرانیان را شکست داد.» (همان، ص ۱۱). آنگاه با تحلیلی دیگر و همسو با محتوای قصه که منطبق با دوران تیموریان و صفویه است، ادامه می‌دهد «به نظر می‌آید اسکندرنامه نقالی را بر گرتۀ امیر تیمور تطبیق کرده‌اند و جهانگشای یونانی را به رنگ تیمور جهانگیر که دعوی مسلمانی نیز داشته و به روم و روس و اعماق ترکستان دست‌اندازی نمود، درآورده‌اند.» (اسکندرنامه ختا)، ص شانزده). «در عصر صفوی، اسکندر و امیر تیمور هر دو الگو بوده‌اند» (همان، ص هفده).

به هر حال پس از تحلیل تاریخی مزبور که مفصل است، بازتاب اوضاع اجتماعی دوران (در اسکندرنامه) چنین بازگو می‌کند «اسکندرنامه نقالی گذشته از این که نمایانگر سقوط تدریجی ارزش‌ها بر اثر شکست‌های متوالی تاریخی است، به نحوی نیز مبین صراحت لهجه و گرایش به بیان صادقانه

تقریباً در یک سده اخیر تصحیح انتقادی داستان‌های سنتی ایرانی (قصه‌های عامیانه) در کنار دیگر متون مورد توجه محققان قرار گرفته است. یکی از علل این امر را شاید بتوان در نوعی «بازگشت روانشناختی به سنت ملی - مذهبی» به منظور بازیافت عناصر هنری، زبانی، حماسی، وحدت اجتماعی و ویژگی‌های بومی دیگر و به جهت مقابله با عناصر بیگانه غربی و خودبیگانگی در برابر آنها جست‌وجو کرد. البته نمی‌توان محتوای تمامی آن متون را مشمول موضوعات سابق‌الذکر دانست، اما برخی از آنها که چنین‌اند دیگر عامیانه و تنها عوام‌پسند نیستند بلکه عالمانه و محقق‌پسند می‌باشند. یکی از این متون، اسکندرنامه است که نسخ آن با تحریرهای گوناگون از سده ششم قمری و هم با چاپ‌های متعدد سنگی و حروفی تا امروز جایگاه خاصی در میان کتاب‌های قصه داشته است. اخیراً نیز یک گزیده از (کلیات هفت جلدی نقالی) آن با عنوان اسکندر و عیاران (تهران، نشر نی، ۱۳۸۳) و متن «ختا»ی همان با عنوان اسکندرنامه (ختا) (تهران، میراث مکتوب، ۱۳۸۴) به کوشش استاد علیرضا ذکاوتی قراگزلو به چاپ رسیده که به لحاظ گزینش قصه‌ها (در اولی) و بر حذف زواید و حفظ خصوصیات اصیل متن حایز اهمیت به سزایی می‌باشد؛ طوری که خواننده می‌تواند با در نظر گرفتن نظرات وی (مصحح) با روشن‌بینی تحقیقی به خواندن متن بپردازد.

نظر مصحح محترم راجع به جایگاه اسکندرنامه نقالی در داستان‌های عامیانه این است که «اسکندرنامه» تحریر نقالی مرحله‌ای از تکامل فن داستان‌پردازی را در سرزمین ما رقم می‌زند» (اسکندر و عیاران، ص ۱۲). «خواندن این قصه و هم قصه‌های دیگر از سوی نقالان تا یکی دو نسل پیش پرکننده اوقات فراغت مردم در قهوه‌خانه‌ها بوده و قصه‌گو طی چند مرحله [همانند سریال‌های تلویزیونی و داستان‌های مجلات امروزی] با ویژگی زمانی بیان قصه و جذب شنونده در شب‌های پی‌درپی قصه را روایت می‌کرده است.» (ر ک: همان، ص ۹). «داستان‌پرداز اسکندرنامه، رویدادهای قهرمانی و ماجراهای عیاری و حوادث جادویی و پیشامدهای عشقی را از



این عبارت را می‌خوانیم: «در عهد اسکندر بن دارای اصغر غالب خلق عالم به دین بت‌پرستی بودند و مروج دین عیسی (ع) اسکندر بوده و آنچه در اردوی او رخ می‌داد، واقعه را ارسطو به لفظ یونانی روزنامه می‌کرد و آن روزنامه باقی بوده تا سلاطین صفویه رضوان الله علیهم ... منوچهر یکی از شعرای حکمای فصیح‌اللسان زمان سلاطین صفویه بوده، روزنامه را به لغت فارسی ترجمه و تحریر نمود و این کتاب اسکندرنامه که اختلاف [دارد] اصلش آن است که اصل نسخه منوچهر را به جهت یکی از سلاطین سند سلطان جم آئین و خسرو بی‌قرین ...» (اسکندرنامه (ختا)، ص پنزده - شانزده). به هر حال استاد ذکاوتی با همین استدلال و استناد به داستان «کوه شعاع و عجایب آن» و ... هم به یقین و با نظر صائب مؤلف اسکندرنامه را اشرافی مسلک معرفی می‌نماید (ر.ک: اسکندر و ...، ص ۱۴، ۴۲، ۳۹۳، ۳۹۶).

باری کوشش و احاطه مصحح محترم در بازخوانی نسخ خطی اسکندرنامه و بازیافت و تدوین نسخه صحیح آن و هم توضیح واژگان نامأنوس، ارائه رهنمودهای ادبی و به ویژه ایجاد ذهنیت مناسب جهت برخورد با قصه مذکور، انتخاب و گزینش داستان‌های شیرین و پندآموز و «پاکیزه» (البته در اسکندرنامه و عیاران)، استخراج لغات و تعبیرات و ... بسیار قابل تقدیر و موجب امتنان است. در اینجا به آوردن گفتار جذاب دیگری از ایشان بسنده می‌کنیم و خواننده را به (دریافت معنا و انطباق) مقدمه و متن دو کتاب گزارش شده (اسکندر و ... / ... (ختا)) ارجاع می‌دهیم.

«قدمت توصیف، گیرایی حوادث، شیرینی ضرب‌المثلها و تعبیرات، وسعت دایره واژگان از ویژگیهای این کتاب است ... داد و ستدی که بین نثر ادبی و نثر عامیانه صورت می‌گرفته در این کتاب به کامل‌ترین صورت تجلی یافته است، زیرا راه یافتن واژه‌ها و عبارات پر خون و زنده و معنی‌دار را عامه در یافت کلیشه‌ای و قالبی نوشته‌های منشیان به تدریج به بعضی واژه‌های عامیانه شناسنامه‌ای ادبی اعطا و ادبیات را از سرچشمه جوشان زندگی واقعی طبقات و اقشار شهری برخوردار می‌کرده است.» (اسکندر و ...، ص ۱۴).

واقعیات اجتماعی عصر قصه‌پرداز، از زبان او خواهد بود.» (اسکندر و ...، ص ۱۱). سوای این گفتار که حاوی نکات جامعه‌شناختی و هم اخلاقی در قصه اسکندر دارد و اساساً - همان‌طور که آمد - زمینه و رواج اینگونه داستان‌ها را در یک نوع عکس‌العمل در برابر اوضاع نامناسب اجتماعی - تاریخی می‌داند (ر.ک: همان، ص ۱۳ / اسکندرنامه ...، ص هجده - نوزده). دست یازیدن نقالان (باز به ویژه در اسکندرنامه) و واقعی پنداشتن آنها از سوی شنوندگان از دیگر نکات مدنظر مصحح دو کتاب است. از جمله: «اسکندر داستانی ما از لحاظ زمانی، بعد از مسیح و پیش از پیغمبر اسلام است و «فرّاش پیغمبر آخرالزمان» لقب می‌گیرد. این داستان التقاطی است و در دوره التقاط ساخته شده و برای شنونده عامی که آواری از فرهنگ‌های مختلف را حل می‌کرد، قانع‌کننده بوده است.» (اسکندر و ...، ص ۱۳). در اینگونه قصه‌ها «نقال و شنوندگان منافاتی میان این یافته‌ها با حقایق دینی و تاریخی نمی‌دیدند» (اسکندرنامه ...، ص هفده). ضمن این‌که انگیزه‌های دینی و بروز حوادث تاریخی بر اثر آنها کمال و ماندگاری قصه و داستان را تضمین می‌کرده است (ر.ک: اسکندر و ...، ص ۱۲).

اما جنبه فلسفی قصه که مربوط به مسلک فکری و حکمی نویسنده اسکندرنامه می‌شود از بازیافت‌های بسیار مهم مصحح محترم دو کتاب مزبور است که باید مورد توجه تام قرار گیرد. نظر ایشان راجع به داستان‌پرداز اسکندرنامه این است که «تألیف اسکندرنامه نقلی را به «منوچهرخان حکیم» منسوب می‌دارند که دقیقاً مشخص نیست چه کسی بوده است. این‌که گفته می‌شود این کلمه تحریف شده «منوچهر شصت کله» است مورد قبول مصحح نیست بلکه وی با یک احتمال بعید مؤلف یا سفارش دهنده این تحریر از اسکندرنامه را منوچهر بن قرچقای خان می‌داند (اسکندر و ...، ص ۱۴).

در اینجا ضمن مفتوح گذاشتن باب «تحقیق نام مؤلف» یک گفتار به مثابه سند تاریخی، «احتمال» مزبور را تقویت می‌نماید، بدین سان: «در پشت ورق اول اسکندرنامه نسخه کامل کتابخانه مجلس شورای اسلامی